

سیاست مجازی

امیرحسین علی بخشی

شماره ۹ نشریه انکار

۱- فضای مجازی در سال‌های اخیر پیوسته سهمی هر چه بیشتر از زندگی ما و مشخصاً حیات سیاسی انسان ایرانی را به خود اختصاص داده است. انگار هرچه امکان سیاست در فضای حقیقی کم و کمتر می‌شود تقلاً ما در فضای مجازی بیشتر و بیشتر می‌شود تا جاییکه شاید اصلاً بتوان ادعا کرد که فضای مجازی نشانه‌ای اضمحلال سیاست حقیقی است به این معنا که بیشتر شدن سیاست‌زدگی در فضای مجازی خود در اصل گواهی است بر اختگی و ناتوانی سیاسی فردی و جمعی ما. بی‌تردید فضای مجازی دارای ظرفیت‌ها و امکان‌های متری متفاوته‌ست اما به نظر می‌رسد در سال‌های اخیر آسیب‌ها و سیاست‌زدایی ناشی از سیاست مجازی چنان دامن‌گیر شده‌اند که دیگر نمی‌توان به راحتی آنها را نادیده گرفت. در صدر این بحران‌ها باید از خشونت افسارگسیخته و عریان سیاست مجازی سخن گفت. امروز دیگر همه ما با این خشونت کاملاً آشنا هستیم و چه بسا بسیاری از ما نیز در لحظاتی کم یا زیاد، آگاهانه یا ناآگاهانه، در خدمت بازتولید گفتمان شکل‌دهنده به آن نیز بوده‌ایم. جالب‌تر، متناقض‌تر و مبتذل‌تر از همه، انبوه افرادی هستند که اگر ابره خشونت دوستان یا آشنایانشان باشند هر کدام به سان پیامبران، داد اخلاق و مدارا سر می‌دهند اما اگر خدای ناکرده، بنا باشد غریبه‌ای آماج حملات قرار گیرد آنها ردای پیامبری را از تن به در آورده و در قامت منجی با غریو خشونت الهی یا ضرورت رسواسازی شر، هستی نمادین فرد مورد حمله را ساقط کرده و البته خود دسته‌دسته لایک در خورجینشان می‌ریزند. همینجا باید تاکید کنم که من در مواجهه با این پدیده بنا ندارم در سطح اخلاقی باقی بمانم و در نهایت به سان همان پیامبران دروغین پیش‌گفته با صدور گزاره‌هایی همچون «خشونت محکوم است» خیال خودم را از پاک بودنم راحت کنم بلکه هدف اصلی من آن است که بتوانم به واسطه ارائه نوعی صورتبندی سیاسی از این مساله و درک مازاد سیاسی این اخلاق نوظهور، اتفاقاً شان اخلاقی آن را نیز دقت بخشم. حال دیگر زمان آن رسیده که از خود پرسیم این ذهنیت توده‌ای-توییتری نوظهور چیست، چگونه می‌اندیشد و عمل می‌کند و چرا چنین می‌کند؟

البته نباید فراموش کرد که این ذهنیت توده‌ای-توییتری، ذهنیتی به شدت چندپاره، چندلایه و حتی متناقض است و به همین دلیل تلاش برای درک و فهم یکپارچه و منسجم آن کاری دشوار و شاید حتی بیهوده باشد. از اینرو من نیز عطای ارائه‌ی تحلیلی یکپارچه از این ذهنیت را به لقایش بخشیده‌ام و تلاش کرده‌ام این مطلب را به شکل یک منظومه در فرمی چندپاره گرد آورم. مطلبی که شاید بخش‌هایی از آن حتی بی‌ارتباط با بخش‌های دیگر به

نظر آیند اما امیدوارم از درون همین پاره‌نوشت‌های پراکنده - که از قضا فرم آن به نحوی آبرونیک باز نمود دقیقی از واقعیت سیاست مجازی نیز هست - حقیقتی بیرون بزند.

۲- قبل از هر چیز لازم است حواسمان باشد که این اخلاق و الگوی سیاست‌ورزی، نوعی اخلاق جمعی است که خود را در کنش‌های فردی افراد نشان می‌دهد و به همین دلیل تلاش برای درک و شناخت مکانیزم‌های روانی آن به میانجی مطالعه یک فرد تکین اگر به بیراه نرود دست کم فهمی ناقص و ابتر به ما می‌دهد. در این معنا یکی از مشخصه‌های ذهنیت توده‌ای-توییتی را می‌توان لشکرکشی دانست. اگر شما شانس آورده باشید و تاکنون بخشی از پیاده‌نظام لشکر فحاش توییتی نشده باشید احتمالاً دیگر این شانس را نیاورده‌اید که مورد هجوم و حمله آنها هم قرار نگرفته باشید؛ به هر حال در زمانه حقیقت یا باید فحش بدهید یا فحش بخورید! گویی این لشکرکشی مداوم و پیوسته، از جبهه‌ای به جبهه دیگر، کاریکاتوری از همان پدیداری است که آرنت مهمترین ویژگی‌های آن را چنین بیان می‌کند:

« قهرمان نامیدن گنگسترها از جانب نخبگان [در مورد مثال ایران بارزترین جلوه‌اش مشروع جلوه دادن عمل گنگسترهای توییتی با عباراتی همچون ضرورت زبان پژوراتیو در دوران گذار]، ستایش هر نوع بی‌رحمی [در ایران به نام و بهانه رسواسازی شر] و سرانجام همپیمانی همه بی‌طبقه شدگان بر پایه کینه یا درماندگی [در ایران بارزترین جلوه‌اش را می‌توان شعار ما از شما بیزاریم دانست]» ۳



عبارات آرنت چنان با واقعیت سیاست مجازی این روزهای ایران همخوان است که آدم را به صرافت می‌اندازد که نکند اصلا او در حال توصیف همین پدیده بوده است. به نظر می‌رسد تاریخ نه یک یا دو بار بلکه بارها و بارها در مکان‌ها و جغرافیای مختلف تکرار می‌شود.

بگذارید از همین مورد آخر شروع کنیم یعنی آن شعار ما از شما بیزاریم. در اینجا مساله این نیست که آیا فرد باید از کسی که به او ظلم می‌کند بیزار باشد یا نه و همچنین مساله نوعی لفاظی ادبی-عارفانه در باب آن دستور اخلاقی «دشمن خود را دوست مدار» هم نیست. به نظر می‌رسد طبیعی است که هر مظلومی از ظالم کینه یا نفرتی در دل داشته باشد اما مساله آنجاست که این کینه و بیزاری به یگانه محرک عمل فرد تبدیل شود و در نمودی الهیاتی تنها پاسخ مطلوب به آن هم در شکل انتقام بروز یابد. لحظه‌ای به ناتوانی و انفعال پنهان شده در بطن این شعار توجه کنید. همین شعار خود به تنهایی آشکارکننده ناخودآگاه الکن و ناتوان سیاست مجازی در این روزهاست. شعار می‌خواهد به صدای بلند بگوید که من توان هیچ کنشی در جهت تغییر را ندارم و از اینرو به آخرین پناهگاه آدم ناتوان یعنی نفرت ورزیدن پناه می‌برم. به قول پیر ماسری ناخودآگاه متن بیشتر نه در آنچه بیان شده بلکه در وجوه بیان نشدنی آن آشکار می‌شود و امر سرکوب شده تنها با غیاب، خود را نمایان می‌کند. ۴. ناخودآگاه شعار «ما از شما بیزاریم» در اصل فاش می‌کند که همه هستی سوژه تنها و تنها بیزار بودن از دیگری و بدین واسطه در گرو همان دیگری است. این شعار بیش از هر چیز ناتوانی سوژه را از آنچه به تعبیر نیچه نوعی «آری گویی به جهان» است نشان می‌دهد. سوژه هیچ توانی برای آری گویی یا به بیانی تغییر جهان ندارد و در کنشی منفعل بیزار بودن را به سان یگانه هویت خود می‌بیند. بی دلیل نیست که اتفاقا همان انجمنی که برای اولین بار در متنی پرمطراق، بارها و بارها از این عبارت استفاده کرد اتفاقا به نحوی آبرونیک یکی از منفعل‌ترین انجمن‌های دانشگاه در سال‌های اخیر بوده است.

۳- آدورنو در مقاله «نظریه فرویدی و الگوی تبلیغات فاشیستی» که در اصل شرحی بر کتاب «روانشناسی توده‌ای و تحلیل آگو» فروید است تمایزگذاری دقیق میان درون‌گروه محبوب و برون‌گروه مطرود را به عنوان یکی از ارکان سیاست فاشیستی بازشناسی می‌کند. فروید روند شکل‌گیری برادری در درون‌گروه و دشمنی با بیرون‌گروه را دقیقا همان سازوکاری می‌داند که در رابطه فرزند بزرگتر با فرزند کوچکتر درون یک خانواده نیز دیده می‌شود. به باور فروید پس از به دنیا آمدن فرزندهای بعدی، فرزند اول جایگاه خود را کم‌کم متزلزل می‌یابد چرا که بخشی از توجه والدینش دیگر نه معطوف به او بلکه در خدمت فرزندان دیگر است. به همین دلیل او بی‌تردید می‌خواهد فرزند کوچکتر را کنار بگذارد و او را از والدینش دور نگه دارد و همه امتیازات را از او سلب کند ولی در مواجهه با این واقعیت که والدین، این فرزند کوچکتر را به اندازه خود او دوست دارند و در نتیجه غیرممکن شدن ادامه خصومتش با با فرزند کوچکتر بدون صدمه زدن به خودش، او ناگزیر می‌شود خود را با سایر فرزندان یکی کند. یعنی آن حسادت اولیه به میانجی سرکوب میل، به نوعی عشق و هویت مشترک میان فرزندان تبدیل می‌شود که آنها را از افراد بیرون از

خودشان متمایز می‌کند. در اصل فرزندان‌انی که هیچ کدام نمی‌توانند توجه والدین را تماما از آن خود کنند با خودیکی‌پنداری، حال می‌توانند هر کدام حداقل بهره‌ای از توجه والدین ببرند و حدی از ارضا را تجربه کنند .

در جماعت‌های توده‌ای ۵ هم جمعی از افراد به کمک سازوکار خودیکی‌انگاری به هویتی مشترک و عشقی صمیمانه می‌رسند اما به قیمت به برون افکندن آن حسادت اولیه. آنها حسادت و تنفر اولیه را به یک ابژه، فرد یا گروه خارجی فرافکنی می‌کنند و به این طریق یکپارچگی و انسجام درون گروه حفظ می‌شود :

«این شگرد به منزله نوعی نیروی سلبی انسجام‌بخش عمل می‌کند»^۶

پس وجود یک دیگری متخاصم برای هر گروه توده‌ای نه امری امکانی بلکه امری ضروری و ناگزیر است و بدون این دیگری، گروه اصلا نمی‌تواند سرپا باقی بماند. این رابطه رفته‌رفته به فرد این حس را القا می‌کند که او صرفا به خاطر تعلق داشتن به گروه، بهتر، بالاتر و پاکتر از کسانی است که در بیرون گروه هستند. می‌بینیم که برخلاف ظاهر امر، اینجا مساله اصلا آزادی‌خواهی، عدالت‌طلبی یا رهایی‌بخشی نیست بلکه فرد با عضویت در گروه در اصل به دنبال ارضای غریزه خودشیفته‌ی خود یا به بیانی ساده همان تحقق کیف خود است. اگر بحران‌ها و مشکلات امروز سراسر جامعه را فراگرفته‌اند این مساله فرد توده‌ای نیست، او بیش از این‌ها درگیر خودش است. او می‌خواهد پاک باشد و به خودش هم اثبات کند که پاک است پس چه چیز بهتر از اینکه نشان دهد همه مزدور و واداده و خائن هستند. چنین است که او به مدد فاصله‌گذاری با همه‌ی آنها می‌تواند خود را از این منجلا بکنار کشد و خیالش آسوده شود که پاک است. در ظاهر او با مزدور خواندن دیگری در حال مبارزه با شر است اما در واقع او در حال ارضای میل خود به سر می‌برد. مساله همان مساله قدیمی‌ست؛ مساله الهیاتی گناه و پاکی نه رهایی و فراروی.

۴- اگر فریاد توان و نیروی خود را در جهت شناختن و فهم امیال و خواسته‌های درونی شکل‌دهنده به توده بکار گرفت آرنه بیشتر با فرم کنش‌ورزی سیاسی آنچه جنبش‌های توتالیتیر می‌نامیدش درگیر بود. او این جنبش‌ها را «جوامع سری استقرار یافته در روز روشن» می‌نامید یعنی جوامعی که اصول جماعت‌های سری را بدون رعایت خصلت مخفی بودنشان می‌پذیرند. شاید بتوان مهم‌ترین اصل حاکم بر جماعت‌های سری-گنگستری را وجود یک دشمن دائمی دانست. دشمنی که همواره ماهیت و هستی جامعه سری را تهدید می‌کند. وجود این دشمن دائمی را می‌توان مهم‌ترین وجه اشتراک جماعات توده‌ای و جوامع سری در نظر آرنه دانست. بی‌دلیل نیست که برخی از منتقدان سینما نزدیکی زیادی را میان بسیاری از فیلم‌های اسکورسیزی^۷ و تصویر کردن روحیه و حال و هوای فاشیستی دیده‌اند. همانقدر که یک جماعت سری بر پایه نبرد با دشمنی بیرونی بنا شده همه هستی جماعت توده‌ای نیز در گرو دیگری متخاصم‌اش است:

«جنبش‌های توتالیترا نیز مانند جوامع سری، جهان را به دویخش برادران قسم خورده و توده نامشخص و درهم برهمی از دشمنان قسم خورده تقسیم می‌کنند... احزاب و جوامع دیگر عموماً تنها کسانی را که با آنها آشکارا مخالفت می‌کنند دشمن می‌دانند، حال آنکه اصل بنیادی جوامع سری این است که هر فردی که درون جامعه سری نیست مطرود است.»^۸

اگر در نظر گروه‌ها و جنبش‌های مترقی، تنها اقلیتی به‌عنوان دشمن یا مخالف شناخته می‌شوند و طیف گسترده‌ای از مردم، گروه‌ها و جماعات دیگر در اصل افراد میانه‌ای به‌شمار می‌آیند که جنبش‌ها به دنبال جذب کردن و پیوند با آنها هستند در مورد جنبش‌های توتالیترا این سه وجهی از بین می‌رود و دوگانه‌ی «یا با مایی یا بر ما» به‌تنها اصل وجودی جنبش تبدیل می‌شود. در نظر جنبش توتالیترا تمامی پیچیدگی‌ها و تنوعات جهان رنگ می‌بازد و جهان به دو اردوگاه متخاصم برادران قسم خورده و دشمنان قسم خورده تقسیم می‌شود یعنی اگر خودت اعتراف نکنی که جزو دارودسته ما هستی دلیلی وجود ندارد که فکر نکنیم از دشمنان مایی. ریشه شکل‌گیری هر روزه و دائمی دوگانه‌های کاذب در فضای مجازی را نیز باید در همینجا جستجو کرد. امروز شاهدیم که در توییتر همه مسائل از یک مسابقه تکواندو در المپیک گرفته تا جایزه کن، تنها و تنها از دریچه دوگانه قهرمان-خائن دیده می‌شود. گویی قالبی از پیش تهیه شده که هر محتوایی درونش ریخته شود شکل آن را می‌گیرد و شما حق ندارید منظرگاه سومی برای قضاوت یا داوری درباره موضوعی برگزینید. بی‌تردید دلیل این امر چیزی نیست جز همین تمایل ذهنیت توده‌ای-توییتری برای نگرستن به جهان از دریچه تنگ دوگانه «یا با مایی یا بر ما». جالب آنکه اگر شما حتی در مورد یکی از این مسائل سکوت کنی و تن به دوگانه‌های کاذب پیوسته در حال تولید ندهی خودت احتمالاً بی‌بصیرتی و با سکوتت در جهت شر ایستاده‌ای و متأسفانه حتی از کارگزار شر بودند هم خبر نداری. آنجاست که انبوه اکانت‌های فحاش، همان پاکان از گناه تعمید شده، با هجوم به صفحه شما دلاورانه راه را بر ابتدال شر می‌بندند.

با وجود این جهان آنقدر سرشار از تنوعات، پیچیدگی‌ها و تناقضات است که به راحتی در این دوگانه‌های از پیش موجود جا نمی‌گیرد. اینجاست که یکی دیگر از اصول جماعت‌های سری یعنی تئوری توطئه به کمک ایدئولوگ‌های جنبش توتالیترا می‌آید. این ایدئولوگ‌ها پیوسته در حال تولید کلان‌روایت‌هایی بدون فکت یا استنادی مشخص هستند که به کمک آنها هر روزه مشت گروهی از مزدوران، وابستگان و ماله‌کشان را برای پیروان باز می‌کنند. امروز ما دیگر با انبوهی از خبرنگاران، نهادها، فعالین سیاسی و زندانیان سابق روبرو هستیم که وابسته بودن آنها پیشاپیش اثبات شده است. اما اگر شما لحظه‌ای در این وابستگی شک کنید و به دنبال سند و مدرکی علیه آنها باشید هیچ چیز گیرتان نمی‌آید. سند یا مدرکی وجود ندارد و اصلاً قرار هم نبوده که وجود داشته باشد. مساله سند یا مدرک نیست مساله تکرار است. وقتی می‌شود مزدور بودن این افراد و نهادها را با «تکرار کردن» دائمی هرچند بی‌پایه‌ی یک ادعا اثبات کرد دیگر چه نیازی به سند و مدرک هست. فریاد می‌گوید:

«کسی که می‌خواهد توده را به حرکت درآورد در استدلال‌های خود به هیچ دسته‌بندی منطقی نیاز ندارد، اما باید آنها را با نیرومندترین تصاویر بیاراید، مبالغه کند و یک چیز را بارها و بارها تکرار کند» ۹

۵- حال شاید راحت‌تر بتوانیم ادعا کنیم که آنچه ما در سال‌های اخیر به نام براندازی تجربه کردیم نه یک جنبش بلکه بیشتر نمودی از یک فرقه بوده و هست. البته درباره خود مفهوم براندازی نیز می‌توان سوال‌ها و پرسش‌های مهمی را به میان آورد؛ مثلاً می‌توان پرسید چرا این افراد خود را برانداز می‌نامند و نه انقلابی؟ آیا دلیل این تمایز این نیست که اگر واژه انقلاب به سبب غنای تاریخی‌اش یادآور اراده‌ای جمعی در جهت درانداختن طرحی نو در جهان است و به همین دلیل همسایه دیوار به دیوار آری گویی نیچه‌ای است مفهوم برانداز اما دلالت دارد بر آنکه هویت فرد یکسره در منفیتی محض حل شده است و از قضا او هیچ توانی برای تغییری مثبت در جهان ندارد؟ و آیا ریشه‌ی هم‌نشینی گفتار براندازی با راست‌ترین و محافظه‌کارترین گفتارهای جهانی را نباید در همین تناقض جستجو کرد؟ وضعیت رقت‌انگیز و مضحکی که در آن غرب و تاریخ خونبار سیاست‌ها و مداخلاتش اعم از جنگ‌افروزی و کودتا در جهان و خصوصاً در منطقه ما به نام «نظم نرمال جهانی» لاپوشانی که چه عرض کنم به کل پاک می‌شود و اقتصاد سیاسی طرد و حذف سرمایه‌دارانه نیز خام‌دلانه نادیده گرفته می‌شود. جهان یکسره پاکی و زیبایی ست‌الی لکه‌ای که باید برانداخته شود تا نظم نرمال همه جا را بگیرد. همیتقدر مضحک، همیتقدر رقت‌انگیز! به‌رغم همه این پرسش‌ها باید تاکید کنم که به دلیل محدودیت صفحات این نوشته من در اینجا بنا ندارم درباره مفهوم براندازی سخن بگویم و نفس این مفهوم را مورد قضاوت قرار دهم. کانون نقد این نوشته سیاست مجازی واقعا موجود در فضای این سال‌های ایران است. حال پس از این گریز کوتاه مایلم به مسیر اصلی بحث بازگردم.

شاید بتوان مهم‌ترین خصلت یک فرقه را فروبستگی آن نسبت به جهان دانست. اگر جنبش‌ها در پیوند با جهان همواره رویکردی گشوده و پذیرا دارند و به همین دلیل به دنبال جذب هر چه بیشتر پیروان و همراهان هستند فرقه اما از آغاز خود را در خود می‌بندد و بیشتر در پی فاصله‌گذاری با دیگران است تا پیوند با آنها. فرقه نه تمایلی به جذب دیگران دارد و نه حتی به آن فکر می‌کند. همین خصلت فرقه‌بودن است که پیوندی گسترده با نوعی از الهیات پیدا می‌کند و دست آخر خود را در قالب گناه‌نمایان می‌کند.

• هر کس که با ما نیست دشمن ما و گناه‌کار است

این فرقه نوظهور واجد الهیاتی مختص به خود است و طبیعتاً مناسک و آیین‌های خود را نیز تولید کرده است. مفهوم گناه در کانون باورهای آنها بلافاصله مفهوم توبه را نیز ضرورت می‌بخشد. هر جا که گناهی هست باید امکانی برای ترک آن یعنی برای توبه نیز باشد. پیش از این اندیشمندان متعددی از جمله آدورنو، آرنست و بسیاری دیگر فهرستی بلندبالا از مراسم، مناسک و آیین‌های فاشیستی برای ما مهیا کرده‌اند. از تست‌های ژنتیکی گرفته تا انتخاب از روی رنگ پوست یا چهره فرد همگی معیارهایی بودند که گرد آنها مناسک تشخیص پاک از ناپاک برقرار می‌شد. اما اگر

در آنجا تاریخ نژادی فرد، معیار تمیز سلامت او بود در توئیتر فارسی معیار پاک بودن، تاریخ سیاسی فرد است. بر این اساس لشکر مبارزین برانداز هر روزه، مزورانه و تاریخ‌پریشانه، حافظه تاریخی ما را درمی‌نوردند که مبادا فراموش کنیم فلانی در لحظه‌ای یا روزگاری کارگزار شر بوده است. اصلاً هم اهمیتی ندارد گفته یا کنش او معطوف به کدامین بستر، زمینه و وضعیت تاریخی بوده است. به بیانی تاریخی دیگر محملی برای بررسی انتقادی، درک علل شکست‌ها یا فهم کژی‌ها و ناکاستی‌ها نیست بلکه تاریخ فقط و فقط اسباب دست ارضای میل به پاک بودن کین‌توزان به‌وسیله گناه‌کار ساختن دیگری است. تاریخ وجود ندارد مگر برای تسویه حساب با دیگری. به محض تشخیص گناهکار بودن هم تنها یک راه پیش روی شما وجود دارد؛ مداوم و هرچه بیشتر و بیشتر از آنچه روزگاری بوده‌اید یا به آن فکر کرده‌اید توبه کنید. توبه کنید والی برانداخته می‌شوید. برای درک این واقعیت کافیست سری به صفحه آن توبه‌کنندگان معروف امروزی بزنید. آنها حتی به یک بار ابراز پشیمانی از گذشته‌شان هم راضی نمی‌شوند. گویی ابراز پشیمانی مناسبی است که باید بارها و بارها، پیوسته تکرار شود. البته لشکر پیروان هم توبه فرد پشیمان را بی‌اجر نمی‌گذارند و به شکرانه شهادت او فوج فوج «توقهرمان مایی» و «درود بر شهادت» روانه او می‌کنند. چنین است که در این مراسم پرشور هفتگی همه احساس رضایت می‌کنند. لشکر پیروان با فحاشی به کارگزاران شر خیالشان از پاک بودن خودشان راحت می‌شود و قهرمان پشیمان دوباره تعمید یافته نیز از برکت قدردانی‌ها سرشار می‌شود. در این فاتحی جمعی همه غرق در لذتی سادومازوخیستی‌اند و نیازی هم نیست کسی به ضرورت کنش‌های بی‌بخش بیاندیشد.



۶- فیلم تحسین شده پرتقال کوکی کوبریک را می‌توان تصویر درخشان یکی از دوگانگی‌های روان‌شناختی موجود در بسیاری از افراد دانست. فیلم دو بخش متفاوت دارد. در بخش اول الکس قهرمان نوجوان داستان در اصل شخصیتی جامعه‌ستیز است که از هیچ بزه و جنایتی ترس ندارد. در بخش دوم و پس از دستگیری، او که تا پیش از این ظالمی تمام عیار بوده است طی شرطی شدن روان‌شناختی به فردی مظلوم که در برابر هر ظلمی سر فرود می‌آورد تبدیل می‌شود. کوبریک در پرتقال کوکی نشان می‌دهد که چگونه اتفاقاً یک فرد سرکوبگر می‌تواند به سادگی به فردی سرکوب شده و حتی پذیرنده هر سطحی از سرکوب تبدیل شود. بحث پرتقال کوکی را به میان آوردم تا تاکید کنم به‌خوبی آگاهم که برخی از براندازان امروزی خود در سال‌های دور یا نزدیک طعم تلخ سرکوب را چشیده‌اند و بنا ندارم رنج آنان را نادیده بگیرم اما این دلیلی نمی‌شود که فراموش کنیم چنانکه شلر می‌گوید «میل به انتقام، که خود معلول سرکوب است، گرایش‌های سرکوبگر نیرومندی دارد.» ۱۰

تویتر فارسی این روزها چنان است که گویی در حال تماشای فیلم کوبریک از ته به سر هستیم. اگر در آنجا فرد سرکوبگر با مداخلات دولت، خود سرکوب می‌شود در تویتر فارسی ما خیل افرادی را می‌بینیم که گویا فکر می‌کنند چون دیروز سرکوب شده‌اند امروز حق دارند به هر کس یا هر چیز حمله کنند. وجود این تناقض درون بسیاری از افراد امری غیرمنطقی نیست و تاریخ نیز بر صدق این ادعا شهادت می‌دهد چراکه تمامی جنبش‌های ارتجاعی در طول تاریخ هم پس از فتح و پیروزی، خود به ظالمانی تمام قد تبدیل شده‌اند. بی‌تردید حق دادخواهی و اجرای عدالت از حقوق اساسی هر مظلومی ست اما باید توجه کنیم که نفس مورد ظلم قرار گرفتن نه امکانی اخلاقی و نه حقی سیاسی به فرد نمی‌دهد که بتواند به هر آن دیگری که خواست ظلم کند. از قضا بدیل‌رهای بخش‌انجایی پیدا می‌شود که ما بتوانیم از این دوگانه سرکوب‌گر- سرکوب‌کننده فرار رویم تا در پی استقرار مناسباتی عادلانه و برابر باشیم.

۷- شاید بد نباشد در اینجا به یکی دیگر از خصلت‌های ذهنیت توده‌ای-تویتری اشاره‌ای گذرا کنیم. به گزاره‌هایی مانند عبارات زیر دقت کنید:

• با فلانی صحبت کردم، چقدر تحلیل و مواضعش دقیق و منسجم بود نمی‌دانم چرا در تویتر به یکباره حرف‌هایی صد و هشتاد درجه مخالف با اینها می‌زند؟

• حرف‌های بهمانی را در کلاب‌هاوس گوش کردم. آرام، متین و یکدست بود. اما به صفحه تویترش که می‌روی انگار اصلاً با یک فرد دیگر روبرو هستی!

گزاره‌هایی از این دست امروز برای ما بسیار آشنا هستند به طوری که احتمالاً یا خودمان آن‌ها را گفته‌ایم یا آن‌ها را از دوست یا آشنایی در گفتگویی شنیده‌ایم. قاعدتاً برای فهم این تناقضات رفتاری در افراد هم اشاره‌ای به موج‌های تویتری که همه را با خود می‌برند یا مدهای اجتماعی دائماً رنگ‌به‌رنگ فضای مجازی می‌کنیم. البته که این تبیین‌ها

به نظر اشتباه نمی‌آیند اما شاید بتوان مساله را از دریچه دیگری هم دید که اتفاقاً همین تحلیل‌ها را نیز نه تنها رد نمی‌کند بلکه تایید هم می‌کند.

گوستاو لوبون بیش از یک قرن پیش این دوگانگی و تناقض را در ذهنیت و رفتار توده‌ای بازنشاسی کرده بود. برای او هم به شدت مایه تعجب بود که درون توده، از افراد رفتارهایی سرمی‌زند که امکان ندارد در موقعیتی بیرونی آنها را تکرار کنند:

واقعیت تبدیل شدنشان به توده، به آنها نوعی ذهن جمعی می‌بخشد که سبب می‌شود به گونه‌ای احساس کنند، بیاندیشند و دست به کنش‌زند که کاملاً متفاوت است از زمانی که هر یک از آنها در انزوا احساس می‌کند، می‌اندیشد و دست به کنش می‌زند»

لوبون تجربه عضویت در توده را شبیه به تجربه هیپنوتیزم برای یک فرد می‌داند البته با این تفاوت که به قول فروید اینجا یک هیپنوتیزم جمعی در کار است. ذکر این نکته راهگشاست که لوبون به هیچ‌وجه به دنبال آن نیست که از هیپنوتیزم به عنوان یک مثال برای شرح بهتر تجربه توده‌ای استفاده کند بلکه او معتقد است تجربه توده دقیقاً تجربه یک هیپنوتیزم جمعی است و همان سازوکارهای درگیر در هیپنوتیزم در اینجا نیز فعال هستند :

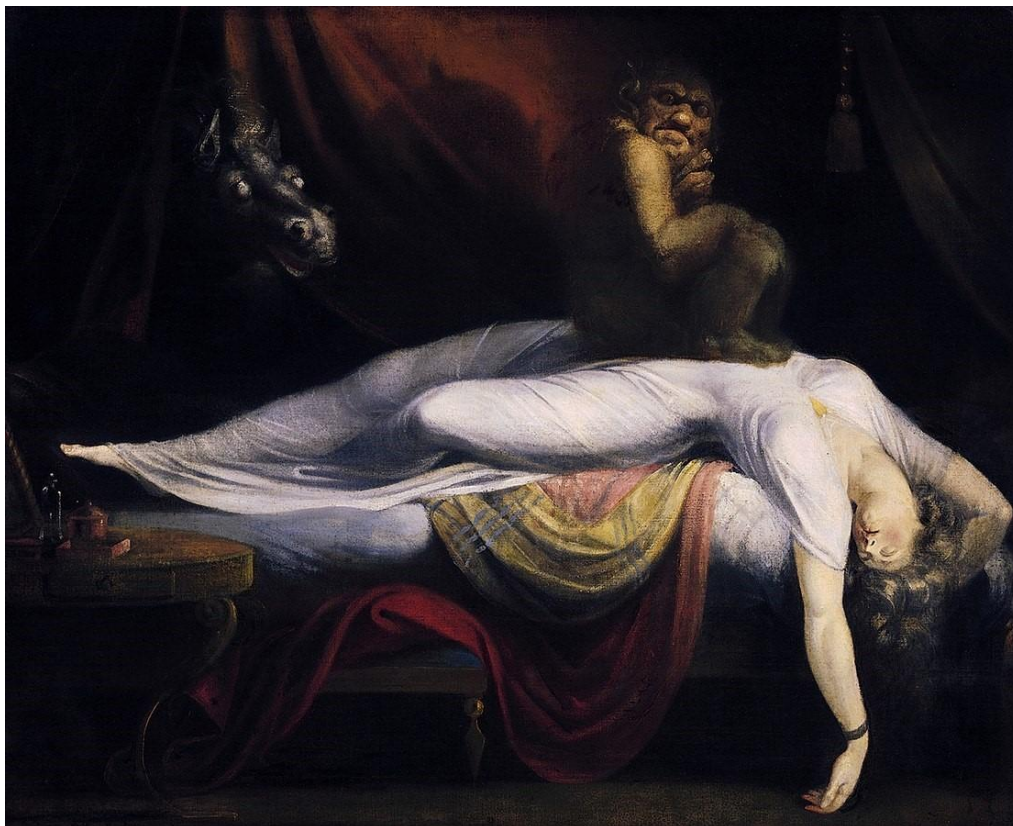
«به نظر می‌آید که دقیق‌ترین مشاهدات این نکته را اثبات می‌کند که فردی که مدتی طولانی را در یک جماعت به سر کرده به سرعت خود را در وضعیت ویژه‌ای می‌یابد که مشابه وضعیت شیفتگی‌ای است که فرد هیپنوتیزم‌شده در برابر هیپنوتیزم‌کننده دارد ... وضعیتی که در آن خودآگاه کاملاً ناپدید می‌شود و اراده و قوه تشخیص از بین می‌روند» ۱۲

تویتر امروز به عرصه یک هیپنوتیزم جمعی تبدیل شده است. بسیاری از افرادی که در خلوت متشخص و عقلانی به نظر می‌آیند در تویتر به بخشی از پیاده‌نظام لشکرکشی‌های فرقه‌ای تبدیل شده‌اند. اینجا دیگر هیپنوتیزم‌کننده نه یک فرد بلکه یک فضا، موقعیت یا راحت‌تر بگوییم خود مناسبات درونی شبکه‌های مجازی است. می‌دانیم در فرد هیپنوتیزم‌شده در عین حال که بخشی از قوای ذهنی‌اش مانند قوه قضاوت و داوری از دست می‌رود ممکن است بخش‌های دیگر مانند قدرت جسمانی و زور فرد به بیشترین حد توانمندی و تعالی برسند. در تویتر نیز سازوکاری اینچینی به نظر در کار است. همراه با کمرنگ و ناتوان شدن قوه قضاوت و داوری فرد، میل به خشونت در تویتری هیپنوتیزم‌شده بیشتر و بیشتر می‌شود و چنین است که ما از او ادبیات، جملات یا کارهایی را می‌بینیم که برایمان قابل باور نیست به قول لوبون:

«او دیگر خودش نیست بلکه تبدیل به ماشینی شده که دیگر اراده راه‌برش نیست» ۱۳

ویژگی‌های دیگر تویتر مانند فقدان صدا یا تصویر در آن، امکان ناشناس بودن و دیدن بسیاری افراد پرخاشگر دیگر مانند خودمان (که لوبون از آن به نام سازوکار سرایت یاد می‌کند) همگی کمک می‌کنند تا فرد راحت‌تر بتواند از

سرکوب آگاهانه خود دست بکشد و غرایز و امیال ناخودآگاه خود را متجلی سازد ناخودآگاهی که به قول فروید «حاوی همه گرایش‌های شرورانه ذهن آدمی است»



۸- تا اینجا تمرکز ما بیشتر بر توصیف ذهنیت توده‌ای-تویتری و فهم چگونگی عملکرد آن بوده است اما بد نیست کمی هم درباره پیامدهای سیاسی هژمونیک شدن سیاست مجازی در سال‌های اخیر سخن بگوییم. بی‌تردید اولین و مهم‌ترین پیامد سیاسی لشکرکشی‌های تویتری از دست رفتن مرجعیت تمامی نهادها و شخصیت‌های ملی در سال‌های اخیر بوده است. لشکرکشان تویتری آگاهانه یا ناآگاهانه نیروی خود را کمتر به سوی سازوکارهای طرد و حذف روانه می‌کنند و بیشتر به دنبال آن هستند تا اتفاقاً با علم کردن هر روزه یک ماجرا توان خود را در جهت حمله به افرادی که تا پیش از این وجاهتی داشته‌اند بکار اندازند. اینچنین است که امروز تمامی افرادی که روزگاری به منزله میانجی‌های اجتماعی امکان نوعی مقاومت را درون ایران فراهم می‌کردند زیر فشار حملات، برچسب‌زنی‌ها و انگ‌های این جماعت توده‌ای-تویتری یا به حاشیه رانده شده‌اند یا خودشان داوطلبانه عزلت گزیده‌اند. این به حاشیه راندن افراد البته مازاد سیاسی مشخصی را نیز با خود دارد. اگر بتوانیم نشان دهیم که در ایران هیچ نیرویی توان نوعی از مرجعیت سیاسی در جهت مقاومت یا تغییر را ندارد آنگاه به سادگی می‌توان مداخله نیروی خارجی را از تحریم

گرفته تا جنگ توجیه کرد. به بیانی اگر تصویر ملت ایران، تصویر ملتی صغیر و قربانی باشد آنگاه به راحتی می توان نیاز به یک بزرگتر خارجی در راستای کمک به ملت برای خروج از صغارت را نیز اثبات کرد. میل ناخودآگاه سیاست مجازی آن است که تصویر ملت ایران همین تصویر ناتوان و قربانی باشد و اتفاقاً هر کس که بخواهد با گونه ای از مقاومت در درون مرزها خدشه ای بر این تصویر وارد کند با حملات پیاپی، هستی نمادینش را از دست خواهد داد .

سوژه ی سیاست مجازی سوژه ای عمیقاً خودشیفته است. خودشیفتگی را معمولاً به عنوان ستایش بی امان و پایان ناپذیر فرد از خود و اعمالش می شناسیم اما می توان صورتی دیگر از خودشیفتگی را نیز بازشناسی کرد که در آن فرد اتفاقاً میلی مهارناپذیر دارد که خود را بدبخت تر و قربانی تر از همگان بداند. در هر دوی این صورت ها منطقی واحد نهفته است؛ فرد چنان در گیر خودش است که نمی تواند دیگری، حضورش و رنج هایش را درک کند. او سرتاپا در گیر خودش است و اگر جایی هم به دیگری می اندیشد یا از دیگری سخن می گوید برای این است که نشان دهد خودش از دیگری خوشبخت تر/ قربانی تر است. گویی رقابتی بر سر اینکه چه کسی بیچاره تر است در جریان است و سوژه مجازی تا ثابت نکند ما ستم دیده ترین ملت جهانیم آرام نمی گیرد. او سوژه ای خودشیفته است چرا که دقیقاً به این معنا تنها و تنها در گیر خودش است. هدف و غایت تمامی افکار و اعمالش آن است که نشان دهد ملت ایران ملتی قربانی هستند و چنین است که کین توزی در همه افکار و اعمال او خانه می کند. فرقی ندارد موضوع چه باشد، او از هر چه که سخن بگوید چه درباره مردم رنج کشیده فلسطین چه در مورد سوریه او فقط و فقط به دنبال آن است که ثابت کند خودش قربانی تر از همگان است. یکی از جلوه های مشتمزکننده این خودشیفتگی را در پیشروی های اخیر طالبان در افغانستان شاهد هستیم. در حالیکه ملتی در آستانه فروپاشی ست و طالبان هر روز دختران را به عقد نکاح، زنان را به خانه نشینی و جامعه را به عقب نشینی مجبور می کند تمام هم و غم سیاست مجازی آن است که به افغانستانی ها اثبات کند اگر ما از شما بدبخت تر نباشیم اوضاع بهتری هم نداریم. او حتی نمی تواند برای لحظه ای خودش را فراموش کند و به دیگری و رنجش توجه کند. او توان همدلی و همدردی را از دست داده است. به هر حال فقدان توان همدلی با دیگری نیز از خصلت های فرقه هاست.

۹- به هر حال باید تصدیق کرد که پروژه انضمامی براندازان دست کم در کوتاه مدت شکست خورده است و به نظر می رسد توانی برای تحقق ندارد. در آمریکا، ترامپ که امید بزرگ آنها بود خوشبختانه کنار رفت و در ایران با پایان یافتن دولت روحانی، اصلاح طلبان که دیگری هويت بخش آنها به شمار می آمدند هم حداقل در کوتاه مدت دیگر نه نیروی اجتماعی و نه نیروی سیاسی اثرگذاری به حساب نمی آیند. با وجود این نمی توان تاثیر بنیادین، عمیق و دیرپا تر سیاست مجازی در ذهنیت سیاسی ایرانیان را نادیده گرفت که اگر نبود این تاثیر شاید نوشتن این مطلب هم دیگر ضرورت چندانی نداشت. اصل کلام این است که سیاست مجازی در سال های اخیر توانسته است به گفتار هژمونیک در فضای سیاسی ایران تبدیل شود. وقتی از هژمونیک شدن صحبت می کنیم منظور آن است که ادبیات، نحوه مواجهه با جهان و شیوه تفکر براندازانه به الگوی مسلط سیاسی در میان بیشتر فعالین تبدیل شده است. چندی پیش یکی از

تحلیل گرانی که در فضای رسانه‌ای منتسب به میرحسین موسوی است در مصاحبه‌ای عنوان کرد که میرحسین امروز بیشتر برانداز است تا اصلاح‌طلب. گویی هیچ راه یا صورتبندی دیگری برای درک وضعیت وجود ندارد و او ناگزیر است از بین دو گزینه اصلاح‌طلب و برانداز یکی را انتخاب کند و در این بین چاره‌ای هم ندارد جز آنکه برای راضی نگه داشتن همه در تمثیلی گروتسک میرحسین را مثلاً سی درصد اصلاح‌طلب و هفتاد درصد برانداز معرفی کند!

به‌واقع یک گفتار را زمانی می‌توان هژمونیک دانست که حتی مخالفان آن هم از مقولات همان گفتار برای فهم وضعیت استفاده کنند و برای تغییر وضعیت نیز جز درون تجویزات همان گفتار عمل نکنند و این اتفاقی است که درباره سیاست مجازی رخ داده است. هژمونیک شدن گفتار الزاماً به معنای این نیست که تمامی نیروهای سیاسی پاسخ‌های آن گفتار علیه وضع موجود را بپذیرند بلکه بیشتر در گروهی آن است که اتفاقاً همه، پرسش‌های آن گفتار را به مثابه پرسش‌های بنیانی به رسمیت بشناسند و تنها راه ادامه‌ی حیات سیاسی خود را سروکله زدن با این پرسش‌ها بدانند مستقل از آنکه پاسخ هر گروه به این پرسش‌ها چیست. فرم اندیشیدن، عمل کردن و ادبیات براندازان در ایران به قول فوکو به فرم حقیقت تبدیل شده است یعنی حتی اگر کسی مخالف آنها هم باشد با همان فرم ذهنیت آنها البته با محتوای مخالف می‌اندیشد و عمل می‌کند. مثلاً امروز دیگر کسی در مورد معنای مقولاتی مانند ابتدال شر، کارگزار شر یا ماله کش سوالی ندارد و تنها هر گروهی می‌خواهد بگوید من کارگزار شر یا ماله کش نیستم بلکه گروه دیگر و معارض من متصف به این صفت است. اصلاً بر سر خود این مقولات و فرم آنها بحثی وجود ندارد جدل تنها و تنها حول آن است که چه کسی مصداق و محتوای مطلوب این مقولات به حساب می‌آید. براندازان کم‌ویش تمامی فعالین سیاسی داخل ایران را کارگزار شر می‌دانند درحالی‌که بخشی از فعالین داخلی اصلاح‌طلبان را کارگزار شر می‌نامند و جالب‌تر آنکه در میان اصلاح‌طلبان نیز آن بخشی که در انتخابات کاندیدای مطلوبشان ردصلاحیت شد حامیان همتی را ماله کش می‌دانستند یعنی به نحوی آبرونیک آنها برای توصیف همتی و دوستانش دقیقاً از همان مقولاتی استفاده می‌کردند که اگر جهانگیری ردصلاحیت نمی‌شد احتمالاً خودشان از سوی دیگران مهمترین مصداق آن صفات به شمار می‌آمدند.

واضح است که براندازی حتی اگر در آگاهی بسیاری از نیروها پس‌زده شده در ناخودآگاه آنها تأثیراتی به‌شدت ماندگار داشته است و این خطرناک‌ترین وجه این جریان در سال‌های اخیر بوده است. امروز دیگر نیروهای سیاسی اعم از براندازان یا مخالفان آنها به هیچ‌وجه پروژه یا برنامه انضمامی و مشخص ندارند. در روزهایی که جریان‌هایی مانند فقدان واکسیناسیون عمومی در برابر کرونا، دست‌اندازی دائمی به قانون کار، نابودی محیط‌زیست ایران، سلب مالکیت از مردم با عنوان خصوصی‌سازی دارایی‌های عمومی و بسته شدن فضای مجازی به نام صیانت از حقوق کاربران هر روز زندگی مردم را بیشتر و بیشتر تهدید می‌کنند می‌بینیم که تقریباً بیشتر نیروی سیاسی، مدنی، صنفی یا اجتماعی تأثیرگذاری نه تنها برنامه‌ای برای مقاومت در برابر پیشروی‌های هر روزه ندارند بلکه حتی به فکرشان هم خطور نمی‌کند که این موارد را در حوزه عمومی به مساله تبدیل کنند. بی‌تردید هژمونیک شدن گفتار سیاست مجازی در پدیداری چنین وضعیتی نیز بی‌تأثیر نبوده است. به بیانی هنگامی که همگان در این توهم غوطه‌ورند که به‌زودی همه

چیز زیر و رو خواهد شد دیگر نیازی نیست که کسی سعی کند یک یا چندی از این بحران‌ها را به مساله تبدیل کند. در این میان حتی اگر کسی تلاش کند تا با پروژه‌های انضمامی در طلب تغییری ولو جزئی در جهت کاستن از رنج‌های مردم باشد با انبوه برچسب‌هایی اعم از اصلاح‌طلب و ماله‌کش طرد می‌شود.

خوشمان بیاد یا نه باید این واقعیت را بپذیریم که امروز براندازی گفتار هژمونیک در فضای سیاسی ایران است و این خطرناک‌ترین پیامد سیاست مجازی در سال‌های اخیر بوده است؛ پیامدی شاید به هولناکی همان جنگی که در دوران ترامپ آروزی بعضی از آنها بود. هژمونیک شدن سیاست مجازی به ما گوشزد می‌کند که علی‌رغم وجود هزینه زیاد از قبیل لشکرکشی و هجوم انبوه اکانت‌های فحاش و به خطر افتادن هستی نمادین منتقدان، دیگر سکوت در برابر این ذهنیت توده‌ای-تویتری چندان جایز نیست. حال دیگر باید در کنار نقد سیاست‌های طرد و حذف موجود، نقد سیاست مجازی را نیز فراموش نکنیم چراکه اگر اولی زندگی واقعی امروز ما را نشانه رفته است دومی نیز آینده و تخیل سیاسی ما را سرکوب می‌کند. این شماره انکار در اصل تلاشی است در راستای فهم انتقادی سیاست مجازی. امیدواریم تا با کاویدن سویه‌های آشکار و پنهان این گفتار هژمونیک شده در سال‌های اخیر، بتوانیم گامی در جهت رسیدن به بدیلی مترقی برداریم.

۱. symptom

۲- لازم است همینجا و در آغاز نکته‌ای را روشن سازیم. باید به آن‌انکه در سال‌های اخیر عادت کرده‌اند خود را زیرکانه با مردم یکی کنند و هر نقد معطوف به خود را نقد مردم بنامند یادآور شوم همانطور که از عنوان نوشته برمی‌آید تمام توجه این مطلب به سیاست مجازی است و من اصلاً بنا ندارم تحلیلی کلان از وضعیت اجتماعی ارائه دهم هرچند که امیدوارم این مهم را نیز در فرصت دیگری به انجام رسانم. پس توصیه می‌کنم این دوستان نیز از سنگری که با رنج‌های ملت برای خود ساخته‌اند بیرون بیایند و این مطلب را به سان مواجهه‌ای انتقادی با سیاست‌ورزی هژمونیک شده در فضای مجازی بخوانند. اتفاقاً این سیاست‌ورزی مجازی است نه فقط برای آنکه در فضای مجازی رخ می‌دهد بلکه بیشتر به خاطر آنکه به نظر می‌رسد هیچ پیوندی با واقعیت جامعه و مطالبات موجود در جامعه ندارد و چون امری بریده از واقعیت، خود در فضای مجازی خود را باز تولید می‌کند.

۳- آرنه، ۱۳۹۹، ۲۸۵

۵- داستان‌های عامه‌پسند، جان استوری

۴- فروید در کتاب روان‌شناسی توده‌ای و تحلیل آگو بر تمایز دقیق و مهم میان توده‌های ارتجاعی با توده‌های مترقی تأکید می‌کند. او بنا ندارد با رویکردی محافظه‌کارانه ارتجاع را خصلت هر توده‌ای بداند و اتفاقاً در فصل سوم کتاب تلاش می‌کند تا نقاط تمایز توده/گروه مترقی از توده/گروه ارتجاعی را بازشناسی کند. برای مثال او برخی ویژگی‌های توده مترقی را وجود آرمان‌ها، باورها و اهداف عینی و مشخص، پیوند و ارتباط با سایر گروه‌ها و توده‌ها، دارا بودن نهادهای میانجی و عرف و قواعد پیونددهنده و وجود یک ساختار تمیزدهنده می‌داند. این بحث اگرچه در کار فروید نیمه‌کاره باقی می‌ماند اما بعدها در مباحثی مانند پوپولیسم چپ بارور می‌شود. به هر حال مراد ما از توده در این مطلب همان توده ارتجاعی است که به تعبیر فرویدی چیز جز پایین رفتن از پله‌های نردبان تمدن نیست نه آن توده‌ای که بار تاریخ را به دوش می‌کشد و نوید رهایی می‌دهد.

۶- آدورنو، ۱۳۸۲، ۷۲

۷- کارگردانی که به ساختن فیلم‌های گنگستری شهره است

۸- آرنت، ۱۳۸۷، ۱۶۱

۹- فروید، ۱۳۹۳، ۲۳

۱۰- شلر، ۱۳۹۲، ۴۴

۱۱- لوبون، ۱۳۸۴

۱۲- همان

۱۳- همان